

## جلوه های رمانتیسم و فمینیسم در شعر سیمین بهبهانی

فرشته گل سرخی<sup>۱</sup>

### چکیده

در جستار زیر پس از مقدمه ای کوتاه در باره مکتب رمانتیسم سعی شده است جلوه های این مکتب در شعر سیمین بهبهانی، شاعر بزرگ معاصر ایرانی، بررسی شود. نمونه های آماری ارائه شده در این مقاله از آغاز زندگی شاعری وی تا پیروزی انقلاب اسلامی است. بررسی های انجام شده نشان می دهد که بسیاری از شاخص های رمانتیسم در آثار او حضور دارند. شعر او در آغاز بیشتر بازتابی از احساسات درونی و دغدغه های شخصی است اما به تدریج به رمانتیسم اجتماعی روی می آورد و از فریادهای بی صدای جامعه ای سخن می گوید که در منجلابی از فقر و بدبختی دست و پا می زنند و هیچ فریادرسی به سراغشان نمی آید. به ویژه جنبه های فمینیستی اشعارش در باره زندگی فلاکت بار زنان، برجسته و پررنگ است. در مقاله حاضر سعی شده است اکثر مولفه های شعر سیمین از جمله بیان احساسات و عواطف، ناامیدی و یاس، مخالفت با عقل، طبیعت گرایی، قهرمان گرایی رمانتیک، فمینیسم و همدردی با محرومان جامعه بررسی شود در پایان این نوشته سیر تحول شعر شاعر در این برهه زمانی بررسی و نتایج حاصل، ارائه می شود.

واژه های کلیدی: رمانتیسم، فمینیسم، عشق، سیمین بهبهانی، معاصر.

### ۱. مقدمه

رمانتیسم نهضتی ادبی، هنری و فلسفی است که در اواخر قرن هفدهم میلادی در اروپا شکل می گیرد. این مکتب که پس از کلاسیسم بر عرصه هنر و ادبیات پا می گذارد تکیه گاهش ضمیر ناخودآگاه است و از احساس، هیجان، آزادی، مخالفت با عقل و خرد، بازگشت به طبیعت، قهرمان سازی و قهرمان پروری سخن می گوید، با محرومان همدل و همگام می شود، از آرزوهای بر باد رفته شکوه می کند، از دردهای دل مظلومان می نالد و فریادهای بی صدایی را به تصویر می کشد، با شب و سیاهی و تاریکی و گورستان قرین می شود و صحنه های پراز احساس، هیجان و عشق را می آفریند اما عشقی سرشار از حزن و اندوه و درد. از زنانی می گوید که در چنگال خونین و بی احساس جامعه غرق خرافات و جهل و باورهای غلط اسپرند و می خواهد چتر حمایت خویش را بر سر آنان کشد و آرام بخش دردهایشان باشد.

در ایران معمولاً رمانتیسم مترادف با قطعات عاشقانه و پر احساس و تخیلات دور و دراز انسان هاست. سیمین بهبهانی از جمله شاعران ایرانی است که در آثارش رد پای این مکتب ادبی به چشم می خورد. در جوانی احساسات و عواطف و دغدغه های خویش را در قالب چهارپاره و غزل به تصویر می کشد، از شعر سنتی گذشته فاصله می گیرد و غزل را به گونه ای تازه و بدیع می سراید. در مجموعه اشعارش به ویژه در مجموعه مرمر، این مکتب، برجسته تر و نمایان تر می شود.

در نوشتار زیر تلاش بر این بوده است مجموعه سروده های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی وی را با توجه به مولفه های مکتب رمانتیسم تجزیه و تحلیل کنیم و به ویژه به رمانتیسم اجتماعی و فمینیسم در شعرش نگاهی خاص داشته باشیم.

شاید برای بسیاری از ما نام سیمین بهبهانی نامی آشنا باشد اما تا زمانی که با شعرش همراه نشویم در کنار لحظه هایش نمائیم و در دریایی از واژه ها و تعبیر پر احساسش غرق نگردیم نمی توانیم او را ببینیم و حس کنیم.

<sup>۱</sup> عضو هیئت علمی و مربی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاد (ع) بیرجند، دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

همان طور که گفته شد رمانتیسم مکتبی است که در اواخر قرن هفدهم میلادی پس از کلاسیسم در اروپا شکل می‌گیرد و ویژگی‌های خاص خود را دارد. هدف ما در این جستار این است که ببینیم این مکتب در ایران تا چه حد توانسته است ادبیات ما را تحت تاثیر قرار دهد. با توجه به ویژگی‌های شعر سیمین بهبهانی وی یکی از شاعران زن ایرانی است که می‌توان به کنکاش در باره این مکتب در شعرش پرداخت. در باره پیشینه تحقیق در زمینه رمانتیسم و تاثیر آن بر ادبیات معاصر، کارهای پژوهشی هر چند کم انجام گرفته است؛ از جمله رمانتیسم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی از محمد خاک پور و میرجلیل اکرمی، جلوه‌های رمانتیسم در شعر شهریار از باقرصدری نیا، بن مایه‌های رمانتیکی شعر نیما از مهدی شریفیان و اعظم سلیمانی ایرانی‌شاهی، بررسی تحول اندیشه‌ی نصرت رحمانی، از رمانتیک فردگرا به رمانتیک جامعه‌گرا از محمد علی زهرازاده و یعقوب فولادی، برخی از معانی رمانتیستی در شعر نادر نادرپور از مریم خلیلی جهاتیغ و علی دلارامی، نقد فمینیستی بر غزل سیمین بهبهانی از ساره تربیت، جلوه‌های رمانتیسم در شعر سیمین بهبهانی در چهار مجموعه اشعارش از دکتر سید مهدی رحیمی، دکتر احمد شامیان ساروکلایی و زینب ثریا محابد. در نوشتار حاضر نیز ما به رمانتیسم به ویژه رمانتیسم اجتماعی و ایده‌های فمینیستی در شعر سیمین بهبهانی از آغاز شاعری وی تا انقلاب اسلامی پرداخته ایم.

## ۲. مکتب رمانتیسم

صاحب نظران در باره این واژه و ریشه آن گفته‌اند: «اصطلاح رمانتیسم برگرفته از کلمه رمانس Romance است. این کلمه در قرون وسطی به زبان‌های محلی مشتق از زبان لاتین که در کشورهای مختلف اروپا متداول بود، اطلاق می‌شد. داستان‌هایی که در این زبان‌ها نوشته یا از زبان لاتین ترجمه می‌شد، رمانس نامیده می‌شد و به طور کلی این کلمه به معنی ادبیات ملی یا ادبیات توده مردم به کار می‌رفت.» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۱۲).

همچنین واژه نامه هنر شاعری در باره رمانتیسم می‌نویسد: «رمانتیسم از آغاز اصطلاحی مربوط به نقد هنری نبود و اساساً نشان دهنده دیدگاهی بود که با نظری مساعد به پدیده‌های عاطفی می‌نگریست. انتقال این اصطلاح به فضای ادبی نسبتاً دیر صورت گرفت و می‌توان تاریخ آن را سال ۱۷۹۷ و تأملات و نکته‌سنجی‌های "۱۲۵" صفحه‌ای فردریش شلگل به شمار آورد. توجه به سیر تاریخی واژه رمانتیک به خوبی ما را از این نکته آگاه می‌کند که این کلمه پیش از آن که با ادبیات پیوند یابد معانی خاصی به خود گرفته بود... هر چند جنبش رمانتیک در نخستین گام قاطع خود یک انقلاب ادبی را به وجود آورد اما در واقع خود این جنبش محصول یک روند تکاملی ممتد و طولانی بود. سیر این تکامل و شکل و صورت آن می‌تواند بیانگر ماهیت انقلاب رمانتیک باشد.» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۱۲).

همچنین گفته شده است: «در واقع، جنبش رمانتیسم، انعکاس شکست خوش‌بینی‌های پیش از انقلاب است و فریاد اعتراض هنرمند به تخریب ارزش‌های بشری و مسخ شئون انسانی.» (رحیمی، ۱۳۴۵: ۲۱).

فتوحی می‌گوید: «اساساً شاعر رمانتیسم در طرح تصاویر رمانتیکی می‌کوشد شعر را از حالت توضیحی یا «خطابی و خشک» رهایی بخشد. ارزشمندی تصویر رمانتیک در گرو «ارزش درونی» و «تأثیر» و احساسی است که به همراه دارد.» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۱۵۳-۱۴۶).

به هر حال آن چه مسلم است اندیشه‌های رمانتیستی در تغییر نگرش مردم اروپا نقش بسزایی داشته و زمینه ساز تجدید حیات ادبی و خلق آثار ارزنده گردیده است هر چند افراط و تفریط‌های نظریه پردازان این مکتب از ارزش و اعتبارش کاست و زمینه را برای ظهور مکتب‌های جدیدی چون رئالیسم و سوررئالیسم فراهم نمود.

اما در باره رمانتیسم در ایران صاحب نظران معتقدند مهم‌ترین دوره‌های شعر رمانتیک فارسی، دهه‌های بیست و سی قرن چهاردهم شمسی است. زرقانی معتقد است: «رمانتیسم در ایران در اواخر دوره‌ی مشروطه و حدود سال ۱۳۰۰ با اشعار عشقی و به خصوص افسانه‌ی نیما شروع می‌شود و اوج آن در دهه‌ی سی و پس از شکست نهضت ملی است.» (زرقانی، ۱۳۷۸: ۲۱۸-۲۱۷).

در دهه‌های بیست و سی رمانتیسم در ایران به اوج خود می‌رسد در این دو قرن بیشتر، شاعران از احساسات و عواطف درونی خود سخن می‌گویند.

گفته شده است: «در ایران اگر شرایط فرهنگی و اقتصادی مساعدت می‌کرد، شروع عصر جدید، در حقیقت می‌بایست از دوره صفوی آغاز می‌شد اما در اواخر دوره صفویه جامعه ایران با چنان انحطاطی دست به گریبان بود که امکان پدیدآوردن این شرایط جدید را نداشت به هر حال این تقدیر ناگزیر یعنی شروع دوران جدید تا دوره قاجار به تأخیر می‌افتد و جلوه‌های پر فروغ تر آن را در اواخر این عهد و در طلیعه جنبش مشروطه می‌توان مشاهده کرد.» (جعفری جزی، ۱۳۷۵: ۱۸).

نظر نظریه پردازان در باره خاستگاه این مکتب متفاوت است: «برخی آلمان را خاستگاه رمانتیسم و فردریک شلگل را نخستین رمانتیست می‌دانند و برخی انگلستان را خاستگاه جنبش رمانتیسم می‌شمارند.» (کادن، ۱۳۹۲: ۵۹۰-۵۸۶).

### ۳. اصول مکتب رمانتیسم:

#### ۱-۳ هیجان و احساس:

نویسندگانی که در پایان قرن نوزدهم ظهور کردند بر این باور بودند که «آن چه در رمانس روی می‌دهد، صرفاً غیر واقعی یا تصنعی نیست بلکه نیروی احساسی از دست رفته یا سرکوب شده را بیان می‌کند که آنان در صدد آزاد ساختن آن بودند. شاعران رمانتیک این سرچشمه شور و احساس را در منابع گوناگون که به رمانس نزدیک بود یافتند.» (ایرانی، ۱۳۸۰: ۱۶۲).

عبدالحسین زرین کوب نیز در این باره گفته است: «اساس مکتب رمانتیک یکی این بود که شاعر باید به جای بیان افکار و اوصاف مشترک به تشریح و تبیین عواطف فردی و شخصی پردازد و تنها به بیان احوال و اوصاف کلی مشترک چنان که شیوه مکتب کلاسیک بود قناعت نکند.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴۵۵).

#### ۲-۳ تخیل و خیال پردازی:

شاعران مکتب رمانتیسم به جایگاه خاص تخیل در آفرینش شعر معتقدند و پایه و زیربنای شعر را تخیل می‌دانند شاعر در این مکتب در دنیای فراواقعی تخیلی خویش در جستجوی آرمان‌ها و آرزوهایش سیر می‌کند. میمنت میر صادقی می‌نویسد: «از نظر شاعران رمانتیک شعر یعنی بیان تخیل به وسیله کلمات. به تعبیر دیگر، آن‌ها کلمات را نیروی شکل دهنده به تخیل شاعر می‌دانند. از این رو مکتب رمانتیسم با دور شدن از واقعیت به جستجوی عوالم دور از واقع با امید و آرزویی که حاصل خیال پردازی ذهن است می‌پردازد و این عمل را عادی و متداول می‌انگارد. دنیای شاعر یا نویسنده پیرو این مکتب دنیایی و رای واقعیت است و صرفاً زاییده خیال اوست. شاعر یا نویسنده به کمک نیروی خیال خود به سفرهای خیالی و جادویی می‌رود. قهرمانان خود را در فضاها و خیالی یا تاریخی گذشته می‌پروراند و از افسانه‌ها و اساطیر برای بیان حال خود سود می‌جوید.» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۱۴).

#### ۳-۳ گریز از اجتماع و دعوت به سیاحت:

از ویژگی‌های دیگر این مکتب گریز از زمان و مکان و پناه بردن به فضاها و زمان‌های واقعی یا تخیلی است. رضا سید حسینی در اثر ارزشمندش، مکتب‌های ادبی، می‌نویسد: «آزردگی از محیط و زمان و فرار به سوی فضاها و یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی و یا جغرافیایی، واقعی یا بر روی بال‌های خیال یکی دیگر از مشخصات آثار رمانتیک است.» (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۸۱).

هنرمند رمانتیک از شهر، شلوغی و ازدحام می‌گریزد، در جستجوی پناهگاهی است تا آرام یابد و آن پناهگاه چیزی جز طبیعت نیست. «نفرت از شهر و زندگی مدنی جدید و آداب و قواعد آن، رمانتیک‌ها را به سوی

طبیعت کشاند. روسو در این باره می‌گوید: بر رخسار مردمان جز درنده خویی نمی‌بینم و حال آن که طبیعت همواره به روی من می‌خندد.» (جعفری جزی، ۱۳۷۵: ۸۹).

### ۳-۴ آزادی:

از جمله مبانی این مکتب اعتقاد به آزادی و فردیت شخصی و احساس هنرمند است. ویکتور هوگو نیز رمانتیسزم را مکتب آزادی هنر و شخصیت می‌داند مقصود از آزادی در این مکتب این است که هنرمندی تواند هر بخشی از زندگی را که بخواهد به تصویر بکشد، آزادی اندیشه و آزادی بیان از شعارهای پیروان این مکتب است آنان معتقدند قوانین خشک و دست و پاگیر نباید مانع آزادی شود انسان باید بدون قید و بند و با آزادی کامل سخن بگوید. شاعران رمانتیک وظیفه شعر را تأثیر اخلاقی نمی‌دانند و وظیفه سنتی شعر یعنی تعلیم اخلاقی را مردود می‌شمارند.

### ۳-۵ هنجار شکنی و مخالفت علیه قواعد رایج شعر:

معمولاً شاعران، مقید به اصول و قوانینی هستند که از پیش تعیین شده است اما توجه و تأکید بر اصل آزادی در این مکتب موجب شده است که شاعران پیرو این مکتب، این اصول و قوانین را زیر پا گذارند و آزادانه از احساسات و عواطف خود سخن گویند. «شاعران این مکتب، شعر را سیلان خود به خود احساسات می‌دانستند و برای بیان این احساسات به قواعد و اصول پایبند نبودند. این سرکشی نسبت به قواعد شعری، سنت شکنی‌ها و عصیان بر ضد تشکیلات سیاسی را نیز دربر می‌گیرد.» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۱۴).

### ۳-۶ علاقه به مسیحیت:

سید حسینی می‌نویسد: «دین که فلاسفه قرن ۱۸ به مخالفت با آن برخاسته بودند در میان رمانتیک‌ها به عنوان احتیاجات قلبی و درونی زنده شد. رمانتیک‌ها که از راه احساسات به سوی ایمان می‌رفتند دین را از نظر هنری مورد توجه قرار دادند. شاتو بریان مسیحیت را نه به عنوان این که صحیح‌ترین ادیان بود بلکه برای این که شاعرانه‌ترین آن‌ها بود دوست می‌داشت و اثر خود را به نام جلال مسیحیت به این منظور نوشت.» (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۸۲). علاوه بر ویژگی‌های فوق شعر، این مکتب سرشار از ناامیدی و یاس است، به جنون پناه می‌برد، از عقل می‌گریزد و هنگامی که بعد اجتماعی می‌یابد در کنا مردم رنج‌دیده می‌نشیند و از درون آنان سخن می‌گوید. از مولفه‌های دیگر این مکتب بازتاب شب، سیاهی و گورستان و مردگان در ادبیات است. هنرمند این مکتب قهرمانان را می‌پرورد و ستایش می‌کند، تجلی فمینیسم نیز در اشعار شاعران این مکتب برجسته و نمایان است. اکنون پس از بررسی اجمالی ویژگی‌های این مکتب، سری به دیوان سیمین بهبهانی می‌زنیم و به بازتاب این جلوه‌ها در شعرش می‌پردازیم.

### الف) بیان احساسات و عواطف:

شاید در یک جمله بتوان گفت تمامی شعر سیمین تجلی احساسات و عواطف است. شعرش دورنمایی از آرزوها و آرمان‌هایی است که همواره به آن‌ها می‌اندیشد اما گویی دست نیافتنی است. اشعارش سرشار از عشق و شور و مستی است هرچند بازتاب این احساسات در جای جای شعرش نمایان و برجسته است اما جهت اختصار به چند نمونه بسنده می‌کنیم.

در قطعه شعر سه تار شکسته از مجموعه جای پا هر جا می‌نگرد معشوق را می‌بیند در عالم رویا و خیال او را در آغوش می‌گیرد بر لبانش بوسه می‌زند اما افسوس سایه‌ای بیش نیست و به تعبیر خودش «او هست و هزار حیف او نیست.»

ای سایه ی او ز من چه خواهی؟/ دست از من رنجدیده بردار/ بر خاطر خسته ام ببخشای/ بگذار مرا به خویش ، بگذار / هر جا نگرم ، به پیش چشمم / آن چشم چو شب سیاه آید/ وانگه به نظر در آن سیاهی/ آن چهره ی بی گناه آید/ برقی جهد از دو دیده ی او/ سوزد دل رنجدیده ام را/ چشمک زند و رود ، چو ببند/ این اشک به رخ دویده ام را/.../ این سایه که هرکجاست با من / جز جلوه ی او در آرزو نیست... (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

در قطعه ای دیگر از مجموعه جای پا با نام "باز هم" قطعه را با بیا بیا آغاز می کند و از هوای معشوق در سرش و وفایش در دل نغمه می سراید، دلش را چون لاله داغدار می یابد، از هجر می نالد و جای معشوق را خالی می بیند.

بیا بیا که به سر ، باز هم هوای تو دارم/ به سر هوای تو دارم ، به دل وفای تو دارم/ مرا سری ست پر از شور و التهاب جوانی / که آرزوی نثارش به خاک پای تو دارم... (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۱۵۸).

در شعر "شراب نور" که از زیباترین اشعار اوست و سرشار از احساسات لطیف عاشقانه، واژه "بیا" را در جای ردیف می نشاند و از شبان انتظاری سخن می گوید که با یاد و خاطرات او شب زنده دار است همچون همیشه سپیده می دمدا اما از معشوق خبری نیست و در پایان مصرع «مرا مخواه از این بیش ناامید بیا» حسن ختام شعر است

ستاره دیده فروبست و آرمید بیا	شراب نور به رگ های شب دوید بیا
ز بس به دامن شب اشک تظارم ریخت	گل سپیده شکفت و سحر دمید بیا
شهاب یاد تو در آسمان خاطر من	پیایی از همه سو خط زر کشید بیا
ز بس نشستم و با شب حدیث غم گفتم	ز غصه زنگ من و رنگ شب پرید بیا
به وقت مرگم اگر تازه می کنی دیدار	بهوش باش که هنگام آن رسید بیا
به گام های کسان می برم گمان که تویی	دل ز سینه برون شد ز بس تپید بیا
نیامدی که فلک خوشه خوشه پروین داشت	کنون که دست سحر دانه دانه چید بیا
امید خاطر سیمین دل شکسته تویی	مرا مخواه از این بیش ناامید بیا

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۲۹۴).

در قطعه شعری دیگر به نام "شب" در مجموعه مرمر تمامی وجودش در آتش عشق می سوزد و احساسات عاشقانه اش را بی پرده به تصویر می کشد.

شب چون هوای بوسه و آغوش می کنی	دزدانه جام یاد مرا نوش می کنی
عریبان ز راه می رسم و پیکر مرا	پنهان به بوسه های گنه جوش می کنی
شرمنده پیش سایه ی پروانه می شوم	زان شمع شب فروز که خاموش می کنی
ای مست بوسه ی دو لبم، در کنار من	بهرت ز بوسه هست و فراموش می کنی...

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۳۰۲).

در غزلی دیگر از مجموعه مرمر با مطلع «برگریزان دلم را نوبهاری آرزوست / شاخه خشک تنم را برگ و باری آرزوست» واژه آرزو را ردیف غزل می کند ، در بیت غزل، آرزوهایش را بر می شمارد و در بیت پایانی در آرزوی یاری است که بیاید و مخمل زلفانش را با پنجه های سفید زرنگارش پریشان کند و غم را از دلش بزاید.

برگریزان دلم را نوبهاری آرزوست	شاخه ی خشک تنم را برگ و باری آرزوست
پایمال یک تنم عمری چو فرش خوابگاه	چون چمن هر لحظه دل را رهگذاری آرزوست
شمع جمع خفتگانم، آتشم را کس ندید	خاطرم را مونس شب زنده داری آرزوست...

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۳۰۴).

در غزلی با مطلع: «باور نداشتم که چنین واگذاریم / در موج خیز حادثه تنها گذاریم» از همین مجموعه با عنوان "موج خیز" با تمام احساسات از بی وفایی معشوق می نالد، از دل داغ دیده اش سخن می گوید، باور نمی کند که معشوق او را به حال خویش رها کرده باشد و خود را در بارگاه محبوب جام شکسته ای می بیند که رها شده است.

باور نداشتم که چنین واگذاریم	در موج خیز حادثه، تنها گذاریم
آمد بهار و عید گذشت و نحواستی	یک دم قدم به چشم گهرزا گذاریم
چون سبزه ی دمیده به صحرای دوردست	بختم نداده ره که به سر، پا گذاریم
خونم خورند با همه گردنکشی، کسان	گر در بساط غیر چو مینا گذاریم...
با آن که همچو جام شکستم به بزم تو	باور نداشتم که چنین واگذاریم

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۳۰۹).

"پونه وحشی" نام غزل دیگرش در مجموعه مرمر است که با مطلع «ستاره بی تو به چشم شرار می باشد/ فروغ ماه به رویم غبار می باشد» آغاز می شود در این غزل نیز از انتظار و شوق دیدار یار می گوید و به او خطاب می کند: «بیا که پونه وحشی زعطر مستی بخش / بخور می به لب جویبار می باشد» اما طبق معمول از آمدن یار خبری نیست.

ستاره بی تو به چشم شرار می باشد	فروغ ماه به رویم غبار می باشد
خدای را! چه نسیم است این که بر تن من	نوازش نفسش انتظار می باشد؟ ...

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

در قطعات دیگری از مجموعه مرمر از جمله "سجاف زرین"، "دورنگی"، "دیشب"، "عطر پراکنده"، "خاکستر خیال"، "دیشب" و ... در عالم خیال از باده جنون می نوشد، مست می شود و معشوق را در آغوش می گیرد اما افسوس که خیالی بیش نیست. همان طور که قبلاً گفته شد بازتاب احساس و عاطفه در شعر سیمین آن قدر پر بسامد است که به راستی شاید نتوان این ویژگی را در قطعه یا مجموعه خاصی جست و جو کرد و ما نیز به ناچار در همین حد بسنده می کنیم.

ب) ناامیدی و یاس: همایش ملی پژوهشهای شعر معاصر فارسی  
در باره دلیل یاس و اندوه در شعر رمانتیسیم ها گفته شده است: «یاس و اندوه موجود در آثار رمانتیکها معمولاً زائیده توقعات تسکین ناپذیر قلبی است که در جهانی بی احساس گرفتار شده است و مثل دردی پنهان، پیوسته در اشعار آن ها طنین می اندازد.» (اشرف زاده، ۱۳۸۱: ۲۲۴).  
شعر سیمین سرشار از ناامیدی و یاس است به آینده اش امیدوار نیست و از آن چه باید می داشت و آن چه باید می بود با حسرت یاد می کند. شعرش موجی از سیاهی، تاریکی و غم و بازتابی از درون نا آرام اوست. چشم به راه کسی است که او را آرام کند، مرهم بر زخم هایش گذارد و تکیه گاهش باشد اما افسوس که هرگز او را نیافته و نمی یابد. هرچند در جای جای شعرش ردپای این ناامیدی و یاس و اندوه دیده می شود اما ما جهت نمونه به چند مورد اشاره می نماییم.

سیمین در غزلی با نام "بهار بی گل" ناامید و مایوس از آن چه بر سرش آمده می نالد و می گوید: «به زنده بودنم این بس که می کشم نفسی» و در بیتی دیگر می نالد که «پر شکسته ما باد و گوشه قفسی»

نه نام کس به زبانم نه در دلم هوسی	به زنده بودنم این بس که می کشم نفسی
جهان و شادی او کام دوستان را باد	پر شکسته ی ما باد و گوشه ی قفسی
از آن به خنجر حسرت نمی درم دل خویش	که یادگار بر او مانده نقش عشق کسی
بهار عمر مرا گر خزان رسد، که در او	نرُست لاله ی عشقی، شکوفه ی هوسی...

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۳۵۱).

در ابیات آغازین غزلی دیگر با نام "بی خبری" از مجموعه مرمردر نهایت یاس و ناامیدی می سراید: «بگذاشت مرا ای دل با بی خبری عمری/ با بی خبری از خود کردم سپری عمری / چون شعله سرانجام خاموشی و سردی شد / هر چند زمن سر زد دیوانه گری عمری/ نرگس نشدم دردا تا تاج زرم باشد / چون لاله نصیبم شد ، خونین جگری عمری...»

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۳۴۰).

این ناامیدی و یاس او را به سمت و سوی مرگ، گورستان و مردگان می کشاند در اشعارش بازتاب این اندیشه‌ها فراوان است که به نمونه ای چند می پردازیم.

در مجموعه جای پا در چهارپاره "دندان مرده" چنین آغاز می کند «دو دل لرزان هراسان چهره پر بیم / به گور سرد وحشت زان نظر دوخت» در ادامه از از نجوای ارواح، بانگ شباهنگ، سخنان مرده شو، دندان طلا، پیکری بی جان و سرد، کلنگ گور کن سخن می گوید سپس با دیدگاه رمانتیکی مرده شویی را به تصویر می کشد که با کلنگش به جان گور می افتد تا دندان طلای مرده را مرهمی بر دردهایش نماید و کودک بیمار خویش را درمان کند در این شعرسیمین از اجتماعی می گوید که محروم و درمانده است از هیچ راهی برای درمان دردهایشان نمی گذرند حتی نبش قبر و در این جاست که رمانتیسم اجتماعی تجلی می یابد.

« و دل ، لرزان ، هراسان ، چهره پر بیم / به گور سرد وحشت زان نظر دوخت / شرار حرص آتش زد به جاننش / طمع در خاطرش صد شعله افروخت / به هر لوح و به هر سنگ و به هر گور / زده تاریکی و اندوه شب ، رنگ / نه غوغایی ، به جز نجوای ارواح / نه آوایی ، مگر بانگ شباهنگ / به نرمی زیر لب تکرار می کرد / سخن های عجیب مرده شو را / که : با این مرده ، دندان طلا هست / نمایان بود چون می شستم او را / فروغ چند دندان طلا را / به چشم خویش دیدم در دهانش / ولی ، آوخ ! به چنگ من نیفتاد... / به دست آرد گر این زر ، می تواند / که سیمی در بهای او ستاند / وزان پس کودک بیمار خود را / پزشکی آرد و دارو ستاند / چه حاصل زین زر افتاده در گور / که کس کام دل از وی بر نگیرد ؟ / زر اینجا باشد و بیماری آن جا / به بی درمانی و سختی بمیرد ؟...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۳۳).

با در غزلی با عنوان قندیل سرخ سیب ها از مجموعه رستاخیز می گوید: « با استخوان مردگان چوبم چنین بر سر مزن / بس کن خدا را ساعتی دیگر مزن دیگر مزن / ای از وجود مردگان چون مرده شویان خورده نان / از مهره های پشتشان بر پشت و بر زیور مزن / خفاش گورستان مشو در تیرگی پنهان مشو / شب ها کنار بسترم چون مرگ بال و پر مزن... » (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۶۶).

در چهارپاره ای دیگر از همین مجموعه با نام "مردگان خاموشند" ناپایداری دنیا را این گونه به تصویر می کشد: « دست یک مرده در آن جا نزند / قلم پایی بر جمجمه ای / نرسد در دل آن شام به گوش / ناله ای زمزمه ای همهمه ای / رقص اموات شنیدم اما / مرده ای کو که بیفشاند دست » و در ابیات بعد در حالی که در دنیای مردگان سیر می کند می گوید: « کاسه چشم یکی خانه کرم / خانه مغز یکی لانه مار / جوی رگ های یکی کرده رسوب / سیم پی های یکی مانده زکار» و در پایان انگار شاعر از مرگ مردگان شاد است و آن را دست مایه ای برای خویش می بیند پس می گوید: «مردگان آه بخوابید آرام / نام آماده حلوای شماست » (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۹۴).

### پ) مخالفت با عقل:

شاعر رمانتیک تابع احساس است و با عقل میانه ای ندارد پس بر اساس حکم « پای استدلالیون چوبین بود » از عقل دوری می کند و از جنون می گوید. جنون از واژه های پر بسامد مجموعه اشعار سیمین است که آن را می ستاید و لازمه عشق می داند. در بسیاری از ابیات سیمین، سخن از جنون و دیوانگی است از جمله : در چهارپاره ای با نام "اگر دردی نباشد" از مجموعه جای پا تصویری از آمدن عقل و رندانه سخن گفتنش می گوید اما بلا فاصله در مقابل جبهه گیری می کند و احساس، عشق و درد را ترجیح می دهد و می ستاید و برعقل پشت پا می زند.

گهی عقل آید و رندانه گوید/ که با آن سرکشی ها رام گشتی / گذشت زندگی درمان خامی است / متین و پخته و آرام گشتی / زخود پرسم به زاری گاه و بی گاه / که از این پختگی حاصل چه دارم / به جز نفرین به جز سردی به جز یاس / ز یاران عاقبت در دل چه دارم...»

در سروده دیگری به نام "سودای محال" در مجموعه شعر جای پا از راه گشا نبودن عقل می گوید و می سراید: « شب گذشت و کسی نمی داند / که گذشتش چه کرد با دل من / آن سرانگشت ها که عقل گشود / نگشود ای دریغ مشکل من... » و بدین سان عقل را در راه عشق ناتوان می یابد. (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۱۲۹).

در قطعه شعر "شور نگاه" از مجموعه چلچراغ نیزفتح قله عشق را حتی برای سیمرخ دشوار می یابد و به تعبیر خودش سیمرخ در این راه پر می اندازد، عقل را راه گشا نمی یابد زیرا می گوید: «باعقل بگو اینک طرحی دگر اندازد» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۲۱۸).

در غزلی دیگر از مجموعه مرمر با نام "میان هر رگم" از عشق و از مستی عشق سخن می گوید و ناله سر می دهد: «میان هر رگم از عشق جوی می جاری است / چنین که مست تو هستم چه جای هوشیاری است؟ / چو برق جستن و خندان به مرگ پیوستن / جنون عشق چه زیباست گرچه بیماری است / ز شور عشق شب و روز پلک سنگینم / به حالتی است که فارغ ز خواب و بیداری است / اگر چه عقل مجال حضور می طلبد / حذر مراست ز دیوانه یی که آزاری است...» در این جا جنون عشق را هر چند که بیماری است زیبا و خوشایند می بیند و عقل را با عشق و مستی در تقابل می یابد. (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۱۹).

#### ت) طبیعت گرایی:

توجه به طبیعت که از ویژگی های صاحبان مکتب رمانتیسم است در شعر سیمین نیز مجال ظهور یافته است رمانتیسم ها به طبیعت به ویژه خزان نگاه ویژه ای دارد. پناه بردن به طبیعت برایشان آرامش بخش است نمونه هایی را در میان اشعار او به جستجو می نشینیم.

در قطعه شعری با نام "تکاپو" خاطرات گذشته را به تصویر می کشد و خویش را باغ خزانی و معشوق را باغبان خزان دیده می داند: «دیدمت، دیدمت، ولی افسوس / که تو دیگر نه آن چنان بودی / من خزان دیده باغ دردانگیز / تو خزان دیده باغبان بودی! / پنجه ی غول سرکش ایام / زده بر چهر تو شکاری چند / مخمل گیسوی سیاه مرا / دوخته با سپیدی تاری چند.../ ما که بودیم؟ - رود پر جوشی / پی دریا به جست و جو رفته / لیک در کام ریگزاری خشک / نیمه ره ناگهان فرو رفته...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۲۶۶).

در شعر "رهگذر نغمه ساز" از مجموعه چلچراغ روحش را همچون باد خزان سرگردان می بیند و می گوید: «روحی چو باد سرد خزان در به در مراست.» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۲۰۰).

در سروده ای دیگر با نام "زنجیر" با ناامیدی و یاس خویش را برگ زرد پاییزی می داند که در معرض حملات باد خزان قرار گرفته و زرد و زار در گوشه ی کز کرده است: « برگ پاییزم ز چشم باغبان افتاده ام / خوار در جولانگه باد خزان افتاده ام / اشک ابرم کاین چنین بر خاک ره غلتیده ام / واژگون بختم ز چشم آسمان افتاده ام...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۲۴۳).

در ابیاتی دیگر از مجموعه شعر مرمر با همان یاس و ناامیدی همیشگی شکوه سر می دهد: « آغوش گلشنیم که بعد از بهارها / در ما به جز دریغ خزانی نمانده است / بس فرش سبزه بافت بهار دلم کزو / در مهرگاه عمر نشانی نمانده است...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۲۹۲).

در غزل "تا بمانیم" از مجموعه مرمر باز هم از خزان خشکسالی و سوز دی می گوید: « گرچه در شور اشک و شعله آه / باغ را هیچ کس نکرده نگاه / گرچه در دشت سرخ سوختگان / دیرگاهی نرسته هیچ گیاه / گرچه از خرمن بنفشه و گل / مانده خاکستری تباہ تباہ / گرچه ما راه خود جدا کردیم / با بهاری که می رسد از راه / باز از سبزه و بنفشه بگو / گرچه از سوز دی شدند سیاه / بر دروغت مباد غیر درود / بر فریبت مباد نام گناه / دل ما



را به وعده ای خوش کن / شب ما را به قصه ای کوتاه / تا نمیریم و گل کند خورشید / تا بمانیم و میوه آرد ماه...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۰۳).

در مجموعه شعر رستاخیز نیز با دیدگاه فمینیستی از زن بی سرنوشتی می گوید که با زمستان زندگی دست و پنجه نرم می کند « او می رود با گام هایی سست و لرزان / او می رود با جامه دانی کهنه در دست / آغاز برف و ابتدای یک شب ژرف / پایان کارش با چنین آغاز پیوست / او می رود اما کجا؟ تا کوی یک دوست؟ / یا سوی مهمانخانه؟ یا نزدیک خویشان؟ / آیا چه کس بی گفتگو خواهد پذیرفت / او را چنین آشفته و مات و پریشان؟...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۹۶).

### ث) قهرمان گرایی رمانتیک:

توجه ویژه به قهرمانان از ویژگی های دیگر رمانتیسیم هاست که ریشه در رمانتیسیم اجتماعی دارد در واقع شاید سیمین می خواهد با برجسته کردن و توجه به قهرمانانی چون رستم، تختی، اخوان ثالث و... آن چه را که در آرزوهایش به دنبال آن است تحقق بخشد. وی در قطعه شعری با عنوان "مرگ قهرمان" جهان پهلوان تختی را می ستاید و بر مزارش اشک می ریزد و در میان ابیات از قهرمانان دیگری چون رستم و گیوسخن می گوید: « نیستی قهرمان دگر، که تو را / بر سر دوش چون سبو ببرند / چه شد آن خوان برگشاده که خلق / سهمی از افتخار او ببرند؟ / ای فراموش مانده ماهی چند / نام تو بر سر زبانها نیست / از تو در محفل شبانه ما / قصه ها نیست، داستان ها نیست... / اینک ای رستم زمانه ما / لاشخوران پست مرده پرست / می کشندت ز شهر، دوش به دوش / می برندت به گور، دست به دست...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۹۱).

و در قطعه شعری دیگر با عنوان "ای قهرمان" مهدی اخوان ثالث قهرمان حماسه معاصر ایران را چنین می ستاید: « ای قهرمان عرصه شطرنج باخته / و ز باختن، حماسه مردانه ساخته / بردش همین بیس است و فزونش به کار نیست / مردی که پاک باخته، پاکی نیاخته / گیرم شکست، غبن شکستش روا مباد / بر فرق خصم اگر شکند تیغ آخته / جان و امدار خنده دیوانه وار اوست / برقی که خیره جسته و سیلی نواخته / در خامشی هنوز به گوشم خروش اوست / آن موج انفجار که دشمن گداخته / ای مرد، مرکب تو همین کلک رام توست / افشاند یال و چابک و گردن فراخته / خود تاخت کن، که باد به گردت نمی رسد / منشین به انتظار سوار نیاخته / گویند کهنه زندی و باور نمی کنم / ای ساده دل امید به رندی شناخته...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۳۹۹).

### ج) فمینیسم:

اما آن چه بیشتر مرا به عنوان یک زن تحت تاثیر شعر سیمین بهبهانی قرار داد دیدگاه وی نسبت به زن و همدلی او با زنان رنج کشیده و ستم دیده ای است که اسپر جامعه ای هستند که به آنان نمی نگرند، احساساتشان را درک نمی کند و در کنارشان نیست جامعه ای که مرد را از زن جدا می بیند.

سیمین در قطعه شعری با نام "آن جا و اینجا" از یک طرف دخترکی معصوم و زیبا را به تصویر می کشد که لباس سفید عروسی بر تن کرده اما غمگین و افسرده می نماید زیرا می داند چه بلایی بر سرش خواهد آمد و در خانه شوهر چه گونه با او رفتار خواهد شد و در طرف دیگر زنی خاموش را توصیف می کند که قلب خاموش و سینه آرامش، تابوت عشق و گور جوانی های اوست، زنی که برای همسر و فرزندانش از هر آن چه داشته گذشته است و اکنون فراموش شده است. وی در توصیف این زن می گوید: « آنجا نشسته دخترکی شاداب / با گونه های چون گل نسرينش / لغزیده بر دو شانه ی او آرام / انبوه گیسوان پر از چیش / زان دیدگان شوخ و سیه ریزد / افسون دلستانی و دلداری / وان لعل نوش بار سخن گوید / از عشق و اشتیاق و وفاداری / نزدیکتر، عروس فریبایی است / اما دریغ! شاد و سخنگو نیست / آزرده، سرفکنده ز غم در پیش / افسرده، لب گزیده که این او نیست / آهسته آن چنان که نبیند کس / اشکی نشسته بر سر مژگانش / وان اشک را زدوده به انگشتان / تا کس

نداند از غم پنهانش / این جا زنی است خامش و سنگین دل / کز سرد و گرم دهر خبر دارد / خود را ز یاد برده که اینک او / یک ناز دختر و دو پسر دارد / بر کنده چشم های هوس کز پی / چشمی به کرده ها نگران دارد / بنشانده شعله های هوا در دل / کاین دل ، سپرده دگران دارد / قلب خموش و سینه ی آرامش / تابوت عشق و گور جوانی هاست...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۱۰۳).

در قطعه شعر "بی سرنوشت" زنی بی سرنوشت را توصیف می کند که برف پیری بر موهایش نشسته است و همسرش، مرد آرزو هایش اکنون در فکر ازدواجی دیگر و همسری جوان است و قانون تنها چیزی که در دست گذاشته مهر و کابینی اندک است. «او می رود با گام هایی سست و لرزان / او می رود با جامه دانی کهنه در دست / آغاز برف و ابتدای یک شب ژرف / پایان کارش با چنین آغاز پیوست / او می رود اما کجا؟ تا کوی یک دوست؟ / یا سوی مهمانخانه؟ یا نزدیک خویشان؟ / آیا چه کس بی گفتگو خواهد پذیرفت / او را چنین آشفته و مات و پریشان؟ / هر گام او در امتداد یک خیابان / صد قصه از تردید بر جا می گذارد / نا خواسته، چون پیکری پوینده در خواب / تا پیشخوان دکه ای پا می گذارد...» همبستر دیروز او امروز مردی ست / معبود صد سیمین تن از سرمایه و سود / اما چه کس این نکته می داند که این زن / همپای او یک لحظه از کوشش نیاسود / آن مرد و آن قصر بلند و آن دل گرم / امروز درها را به رویش بسته دارد / فردا زنی دیگر میان جامه ی تور / در خانه ی دیروز او پا می گذارد / این بیوه ی قانونی مردی توانگر / در پیش چشم کور قانون ایستاده / زان مایه و ثروت به نام «مهر و کابین» / قانون پشیزی چند در دستش نهاده...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۹۶).

سیمین در قطعه "زن در زندان طلا" به راستی چه قدر زیبا از زبان زنان اسیری سخن می گوید که به ظاهر در قصرهای آن چنانی و در رفاه و آسایشند اما در واقع در زندان و حصاری از تنهایی، غم و درد گرفتارند و آرزوی رهایی از این زندان را دارند. «مرا زین چهره ی خندان مبینید / که دل در سینه ام دریای خون است / به کس این چشم پر نازم نگوید / که حال این دل غمدیده چون است / اگر هر شب میان بزم خویان / به سان مه میان اخترانم / به گاه جلوه و پاکوبی و ناز / اگر رشک آفرین دیگرانم / اگر زیبایی و خوشبویی و لطف / چو دست من ، گل مریم ندارد...» میان سینه ی تنگم ، دلی هست / که از هر گونه شادی بی نصیب است / مرا عار آید از کاخی که در آن / نه آزادی نه استقلال دارم...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۹۰).

در قطعه شعر زیبای "هوو" در قالب الفاظ و واژه ها تصویر زنی را می کشد که همسرش برایش هوو آورده و چه زیبا واقعیات جامعه ما را بیان می کند. «شب نخفت و تا سحر بیدار ماند / نفرتی ذرات جانش را جوید. / کینه یی، چون سیلی از سُرَب مذاب / در عروق دردمند او دوید / همچو ماری، چابک و پیچان و نرم / نیمه شب بیرون خزید از بسترش / سوی بالین زنی آمد که بود / خفته در آغوش گرم همسرش...» زیر سقف کلبه یی تاریک و تنگ / زیستن نزدیک دشمن، مشکل است / من سیه بخت و غمین و تنگدل / او دلش از عشق روشن، مشکل است / آن چه کردم از دعا و از طلسم / رو سیاهی بهر او حاصل نشد / آن چه جادو کرد او از بهر من / با دعای هیچ کس باطل نشد...»

و آن گاه که با طلسم و جادو راه به جایی نبرده است خشم تمامی وجودش را فرا می گیرد تصمیم می گیرد در لیوان آب بالای سر همسر و هویش زهر بریزد چشم ها را برهم می گذارد اما بیدار است تا ببیند چه کسی جام زهر را خواهد نوشید صدای نوشیدن آب را می شنود چشمانش را باز می کند تا ببیند کدام یک از آن دو جام زهر را نوشیده اند اما با ناباوری فرزندش را بی رمق و بی جان در کنا رجام می یابد پس باقی مانده جام را سر می کشد. (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۲۵۵).

### ح) همدردی با محرومان جامعه (رماتیسم اجتماعی):

چه زیباست شعری که بتواند دردی از دردهای اجتماع را درمان کند گرهی را باز کند و راهی باشد به سوی رهایی و دری به سمت روشنایی و بازتاب فریادهای بی صدایی باشد که در گلو خفه شده است، پناه محرومان شود و به

تعبیری شعری باشد متعهد. هرچند در قالب الفاظ و با واژه ها شاید نتوان دردی از دردهای محرومان را دوا کرد اما همدردی کردن خود هنری بزرگ است و قابل ستایش.

بر خلاف تصور اکثر مردم از مکتب رمانتیسم، این مکتب تنها به بیان احساسات و عواطف فردی نمی پردازد بلکه آن گاه که احساسات فردی به خاطر مصالح جمع جریحه دار می شود آن گاه که همدلی، همدردی و همراهی موج می زند و آن گاه که قلبی برای همه می تپد به گونه ای دیگر تجلی می یابد، از حالت فردی به اجتماعی می گراید و احساس گرایی اجتماعی شکل می گیرد. رمانتیسم در اجتماعی که پلی میان رمانتیسم و رئالیسم است احساسات جمعی به جای احساسات فردی می نشیند، من فردی، من اجتماعی می شود، شعراوج می گیرد و تمامی درد شاعر درد اجتماع می شود.

گفته شده است: « رمانتیسم نه فقط در هنر بلکه در زمینه های گوناگون فعالیت بشر چون آزادی های سیاسی، حقوق فردی، اصلاحات بشردوستانه از قبیل الغای بردگی، زن گرایی...، اصلاحات طبقه زحمت کش و تجارب اقتصادی برای زندگی عموم نقش مؤثری ایفا کرد.» (ثروت، ۱۳۹۰: ۶۹)

سیمین این درد و اندوه را آن چنان موثر و هنرمندانه و زیبا به تصویر می کشد که انگار خودش در میدان است. از جمله در شاهکار جاوید او، فعل مجهول، در قالب تمثیل آن قدر زیبا و ساده از بدبختی و فقر مردم سخن می گوید که همه را به شگفتی وا می دارد. « بچه ها صبحتان به خیر...سلام / درس امروز ما فعل مجهول است / فعل مجهول چیست می دانید؟ / نسبت فعل ما به مفعول است.../ تا از اعجاز خود شوم آگاه / ژاله را زان میان صدا کردم / ژاله! از درس من چه فهمیدی؟ / پاسخ من سکوت بود و سکوت / ده جوابم بده کجا بودی؟ / رفته بودی به عالم هپروت؟ / خنده دختران و غرش من / ریخت بر فرق ژاله چون باران / لیک او بود غرق حیرت خویش / غافل از اوستاد و از یاران / خشمگین، انتقام جو، گفتم / بچه ها! گوش ژاله سنگین است / دختری طعنه زد که: نه-نه خانم / درس در گوش ژاله یاسین است / باز هم خنده ها و همهمه ها / تند و پیگیر می رسید به گوش / زیر آتشفشان دیده من / ژاله آرام بود و سرد و خموش.../ آن چه در آن نگاه می خواندم / قصه غصه بود و حرمان بود / ناله ای کرد و در سخن آمد / با صدایی که سخت لرزان بود / "فعل مجهول" فعل آن پذیرست / که دلم را ز درد پر خون کرد / خواهرم را به مشت و سیلی کوفت / مادرم را ز خانه بیرون کرد...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۴۸۱).

در قطعه شعر "سرود نان" نیز از کسانی می گوید که حاضرند به خاطر یک لقمه نان به هر کاری دست بزنند مطرب آوازخوان، دلچک و رامشگرانی که هرچند دیگران را شاد می کنند ولی خودشان هرگز مزه این شادی را نچشیده اند. « مطرب دوره گرد باز آمد / نغمه زد ساز نغمه پردازش / سوز آوازه خوان دف در دست / شد هماهنگ ناله سازش / پای کوبان و دست افشان شد / دلچک جامه سرخ چهره سیاه / تا پیشیزی ز جمع بستاند / از سر خویش بر گرفت کلاه / گرم شد با ادا و شوخی او / سور رامشگران بازاری / چشمکی زد به دختری طنناز / خنده یی زد به شیخ دستاری / کودکان را به سوی خویش کشید / که : بهار است و عید می آید / مقدمم فرخ است و فیروز است / شادی از من پدید می آید / این منم ، پیک نوبهار منم / که به شادی سرود می خوانم / لیک ، آهسته ، نغمه اش می گفت : / که نه از شادیم پی نام! ... / مطرب دوره گرد رفت و ، هنوز / نغمه یی خوش به یاد دارم از او / می دوم سوی ساز کهنه ی خویش / که همان نغمه را برآرم از او ...».

در قطعه شعر "معلم و شاگرد" دانش آموزی را در قالب واژه ها به تصویر می کشد که به دلیل فقر و بدبختی کتاب با خود به همراه ندارد، معلم او را سرزنش می کند و بچه ها به او می خندند اما دختر را غم نان است. « بانگ برداشتم: / «آه، دختر / وای ازین مایه بی بند و باری! بازگو- سال از نیمه بگذشت / از چه با خود کتابی نداری - / «می خرم.» / «کی؟» - «همین روزها.» / «آه... / آه ازین مستی و سستی و خواب / معنی وعده های تو این است / نوشدارو پس از مرگ سهراب ... / آن چه دختر نمی گفت با من / «چند گویی کتاب تو چون شد؟ / بگذر از من، که من ندارم نان / حاصل از گفتن درد من چیست / دسترس چون به درمان ندارد...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۶۳).

در شعر "جیب بر" نیز در قالب الفاظ و واژه های زیبا عامل بزه کاری را فقر و بدبختی و دردهای اجتماعی می داند و در پی روان کاوی این مشکلات اجتماعی است. «هیچ دانی ز چه در زندانم؟ / دست در جیب جوانی بردم / ناز شستی نه به چنگ آورده / ناگهان سیلی سختی خوردم / من ندانم که پدر کیست مرا / یا کجا دیده گشودم به جهان / که مرا زاد و که پرورد چنین / سر پستان که بردم به دهان / هرگز این گونه زردی که مراست / لذت بوسه مادر نچشید / پدری، در همه عمر، مرا / دستی از عاطفه بر سر نکشید...» (بهبهانی، ۱۳۸۴: ۳۷).

همچنین در بسیاری از اشعارش در قالب رمانتیسم اجتماعی به جامعه می نگرد و به نقد می پردازد که در این جا مجالی برای بیان آن ها نیست و در پایین جهت ارجاع آدرس ابیات آمده است.<sup>۱</sup>

### ۳. نتیجه گیری

بر اساس بررسی های انجام شده در شعرسیمین بهبهانی دریافتیم که بسیاری از شاخص های رمانتیسم در اشعار وی تجلی یافته است در اشعار آغازین بیشتر ازدغدغه های شخصی و احساسات درونی می گوید از عشق، احساس، لحظه های دوری و فراق، از خاطرات گذشته و آرمان ها و آرزوهای دست نیافتنی و گاه چون فروغ فرخزاد بی پرده و آشکارا از لفظ های سرشار از عشق و مستی حرف می زند اما به تدریج به اجتماع می پردازد فریادهای بی صدای جامعه ای می شود که نای سخن گفتن ندارد جامعه ای که کمرش زیر بار فقر و بدبختی خمیده و جامعه ای که در انتظار یک منجی و فریادرس است، از زنانی می گوید که گویی انسان نیستند و در حبسگاه خانه به زندان ابد محکوم شده اند، زنانی که تمامی احساساتشان لگد کوب شده است اما چاره ای جز سوختن و ساختن ندارند و از ستم دیدگان و محرومانی که فراموش شده اند و هیچ کس آن ها را نمی بیند. حکایت می کند.

### پی نوشت

۱- به سوی شهر ص ۵۰ / رفاضة ص ۵۶ / شب و نان ص ۲۵۹ / دیدم آن رنج ها صص ۶۰-۷۷ / در دنیا ص ۲۶۴ / فریاد می پرست ص ۲۶۷ ماه دگر صص ۲۷۳-۴۳۸-۴۵۰-۴۵۶

### منابع و مأخذ:

- اشرفزاده، رضا (۱۳۸۱). رمانتیسم. اصول و نفوذ آن در شعر معاصر ایران. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. سال سی و پنجم. شماره یکم و دوم.
- ایرانی، ناصر (۱۳۸۰). هنر رمان. چاپ اول. تهران: نشر آبانگاه.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۸۴). مجموعه اشعار. چاپ دوم. تهران: انتشارات نگاه.
- ثروت، منصور (۱۳۹۰). آشنایی با مکتب های ادبی. چاپ سوم، تهران: سخن.
- جعفری جزئی، مسعود (۱۳۷۵). سیر رمانتیسم در اروپا. نشر مرکز. تهران: چاپ اول.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۴۵). رئالیسم و ضد رئالیسم. چاپ سوم. تهران: نیل.
- ریچارد هارلند، گروه ترجمه شیراز (۱۳۸۲). درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاطون تا بارت. چاپ اول. شیراز: نشر چشمه.
- زرقانی، سیدمهدی (۱۳۷۸). چشم انداز شعر معاصر ایران. چاپ سوم. تهران: نشر ثالث.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). نقد ادبی. چاپ ششم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۸۴). مکتب های ادبی، چاپ سیزدهم، تهران: نشر نگاه.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۹). بلاغت تصویر، چاپ دوم، تهران: سخن.
- کادن، فرهنگ اصطلاحات و نظریه های ادبی (۱۳۹۲). چاپ اول. تهران: انتشارات خجسته،
- میرصادقی، میمنت (۱۳۷۳). واژه نامه هنر شاعری. چاپ اول. تهران: انتشارات مهناز.